

تفسیر سوره قدر (جلسه چهارم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۷/۰۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ (۵)

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه اساتید و دوستان و عزیزانی که در این جلسه در خدمت آنها هستیم و عرض تسلیت دارم به مناسبت اربعین سالار و سید شهیدان وجود مقدس امام حسین (علیه السلام) و آروز می‌کنیم که ان شاءالله خداوند متعال آنچه که در این ایام به زائرین آن حضرت عطا می‌کند ان شاءالله به ما هم عطا کند و طلب مغفرت و علو درجات می‌کنیم برای همه شهدای عزیز کشورمان و همه شهدا که در دیگر کشورها از شیعه و غیر شیعه در راه دین اسلام به شهادت رسیدند و ان شاءالله که خداوند متعال ما را ادامه دهنده راه آنها قرار بدهد و قلب نازنین شهدا را از ما راضی و خشنود بدارد.

ادامه بحث در آیه چهارم

در ذیل آیه «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» بحث را شروع کردیم و گفتیم که دو نگاه و تفسیر کلی درباره این آیه است، یک تفسیر، تفسیر مشهور است، مشهور مفسران شیعه و اهل سنت از این دیدگاه جانبداری کرده اند و یک دیدگاه دومی هم هست که بعد ان شاءالله آن را هم مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بررسی دیدگاه مشهور

مراد از روح

براساس دیدگاه مشهور مراد از روح در این آیه حضرت جبرئیل است؛ «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»؛ یعنی در شب قدر ملائکه و جبرئیل نازل می‌شوند؛ حالا چرا در عین حالیکه اینها جبرئیل را از جنس ملائکه می‌دانند و همین طور هم هست جبرئیل از ملائکه است، خب خود واژه ملائکه شامل جبرئیل هم می‌شود، چرا حالا جبرئیل جداگانه در این آیه ذکر شده است؟ می‌فرمایند از باب ذکر خاص بعد از عام است و ذکر جبرئیل در این آیه بعد از ملائکه برای بیان عظمت و کرامت حضرت جبرئیل است.

بنابراین براساس دیدگاه مشهور اولین نکته ای که اینها دارند این است که در شب قدر ملائکه و حضرت جبرئیل نازل می شوند؛ تفسیر واژه روح در این آیه به جبرئیل با چالش هایی روبرو است و نظر پسندیده و موجهی نیست، به دلیل اینکه بله ما در قرآن کریم آیاتی داریم که واژه روح را درباره جبرئیل به کار برده است، اما در مواردی که واژه روح درباره جبرئیل به کار رفته است آنجا روح، روح مُضَاف است، یعنی روحی است که به اسم دیگری اضافه شده است؛ مثل روح القدس، مثل روح الامین؛ «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» بگو قرآن را روح القدس نازل کرد؛ یعنی جبرئیل یا « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ لِلْأَمِينِ »؛ روح الامین یعنی روح در اینجا به امین موصوف شده است، روحی که موصوف است، مقید است.

بنابراین در مواردی که واژه روح درباره جبرئیل به کار رفته است یا روح اضافه شده است مثل روح القدس یا روحنا، یا اینکه نه روح به صورت موصوف آمده است که بعد از آن صفت آمده است، مثل این آیه شریفه اخیری که قرائت شد. اما آیه ای داشته باشیم که واژه الروح، روح به نحو مطلق با الف و لام یا بدون الف و لام مثل «روح من امره، رُوحاً مِنْ أَمْرٍ» یا «الروح» در قرآن آمده باشد و مراد جبرئیل باشد، ما دلیل روشنی نداریم. خب این یک نکته بود.

بنابراین نمی شود در این اینجا روح را به جبرئیل تفسیر کرد، روح می تواند یک موجود دیگری غیر از جبرئیل و غیر از ملائکه باشد.

نکته دیگر این است که این آقایان که می فرمایند مراد از روح در اینجا جبرئیل است و ذکر جبرئیل از باب ذکر خاص بعد از عام است، هر چند بتوانند این مطلب را در ذیل آیه سوره قدر در این آیه ادعا کنند، اما درباره آیه ۳۸ نبأ که مفادی هم مضمون با این آیه دارد دیگر چنین ادعایی نمی توانند بکنند، چون در آن آیه داریم «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ» در آن آیه ابتدا روح آمده است، الروح آمده است بعد ملائکه آمده است، ملائکه عطف به روح شده است، دیگر آنجا نمی تواند بگوید ذکر خاص بعد از عام است و ذکر عام بعد از خاص هم یک دلالی می خواهد که در اینجا مفقود است.

نکته دیگر این است که روایات متعددی داریم، واقعاً متعدد است و روایات صحیح و قابل اطمینانی داریم که آن روایات صراحت دارند که مراد از روح چه در سوره قدر و چه در سوره های دیگر حضرت جبرئیل نیست، بلکه روح یک موجود دیگری است که ویژگی هایی دارد.

من از روایات متعدد دو روایت را طرح می‌کنم، راوی می‌فرماید از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند «الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جَبْرَائِيلُ؟» آیا روح همان جبرئیل نیست؟ «قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)» راوی می‌فرماید امام صادق (علیه السلام) در جواب من فرمودند «الرُّوحُ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَائِيلَ»؛ روح عظیم‌تر، کریم‌تر، باشرافت‌تر از حضرت جبرئیل است. در میان ملائکه هیچ ملکی نیست که رتبه و منزلت حضرت جبرئیل را داشته باشد، در واقع حضرت جبرئیل یک تفوق وجودی، یک سیطره وجودی، یک شرافت وجودی بر دیگر ملائکه دارد، اما در این آیه حضرت می‌فرماید که روح از جبرئیل هم برتر است، از جبرئیل هم عظیم‌تر است و مراد از عظیم بودن در این آیه، عظمت اعتباری و تشریفی نیست، یک عظمت حقیقی است؛ یعنی رتبه وجودی روح خیلی برتر و بالاتر از حضرت جبرئیل است.

یک روایت دیگر از حضرت علی (علیه السلام) است؛ «سُئِلَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الرُّوحِ، أَلَيْسَ هُوَ الْجَبْرَائِيلُ؟» یک نفر که ظاهراً از اهل سنت بوده است یا با آنها حشر و نشر داشته است، افکار و عقائد آنها را داشته است، از حضرت علی (علیه السلام) درباره این «الروح» که در سوره قدر و دیگر سوره‌ها آمده است سؤال می‌کند، «قال (عليه السلام)» امام (علیه السلام) می‌فرماید: «هو من الملائكة و الروح غير جبرئيل»؛ جبرئیل از ملائکه است، از سنخ و از جنس ملائکه است، اما روح غیر از جبرئیل است، ظاهراً سائل راوی دوباره سؤالش را تکرار می‌کند و این را از حضرت نمی‌پذیرد! در روایت داریم «وكرر ذلك علي السائل»؛ امام مرتب این جواب را تکرار کردند که خیر، روح غیر از جبرئیل است، جبرئیل از ملائکه است، اما روح از ملائکه نیست، «فقال الرجل» سائل به حضرت می‌گوید که «لقد قلت عظيماً من القول، ما أحد يزعم أن الروح غير جبرئيل» به امام می‌گویند که شما حرف عجیبی و غریبی می‌زنید! به تعبیر ما حرف بی ربط و بی دلیلی می‌زنید، هیچ کسی این حرف را نزده است، هیچ مسلمانی به مخیله اش هم نیامده است، چنین تصویری ندارد که روح غیر از جبرئیل باشد، همه مسلمانان، همه علمائی که که ما تا به حال دیده ایم، همه ایشان می‌گویند خیر، مراد از روح، همان جبرئیل است، «فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام)»، امام در جواب سائل فرمودند: «إنك ضال»؛ تو گمراه هستی؛ «تروی عن أهل الضلال»، از اهل گمراهی و ضلالت و از گمراهان هم روایت می‌کنی، رفته ای حرف های گمراهان را شنیده ای، حالا اینجا می‌آیی و طرح می‌کنی! «قال تبارك و تعالی لنبیہ (صلی الله علیه و آله و سلم)» حضرت به آن سائل گفت مگر این آیه قرآن را نخوانده ای که خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم فرمودند: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» در سوره نحل آیه ۲، حضرت به راوی گفتند خداوند در این آیه می‌فرماید: خداوند ملائکه را به وسیله روح، به سبب روح، نازل می‌کند، یعنی اینکه

اگر (با) را حضرت **بای سببیت** گرفته باشند، یعنی روح یک سلطه وجودی بر ملائکه دارد، اصولاً نزول ملائکه به واسطه و به سبب روح رخ می دهد، چه نزول جبرئیل، چه نزول دیگر ملائکه از طریق روح است، به سبب روح است، یا (با) را **بای معیت** بگیریم، با همراه روح هستند، ملائکه و جبرئیل همراه با روح نازل می شوند، اگر (با) را **بای معیت** بگیریم، اگر (با) را **بای سببیت** بگیریم که روشن تر است که روح سبب نزول ملائکه است، واسطه نزول ملائکه است.

پس این بخش از گفتار این مفسران که گفته اند مراد از روح در اینجا جبرئیل است و آیه می خواهد بگوید ملائکه و جبرئیل در شب قدر همگی با هم نازل می شوند، این بخش از سخنشان پذیرفته نیست.

منظور از نزول ملائکه

این مفسرین درباره واژگان و جملات دیگر این آیه هم مطالبی را دارند، آنها می گویند مراد از نزول ملائکه و جبرئیل، چون روح را جبرئیل می دانند، یعنی اینکه جبرئیل و ملائکه شب قدر روی زمین می آیند و می آیند در روی زمین ساکن می شوند. برخی از آنها گفته اند نه، اینها می آیند در آسمان اول، در یکی از سیارات قرار می گیرند، برخی از آنها گفته اند که اینها می آیند بین زمین و آسمان قرار می گیرند، چرا این حرف ها را می زنند؟

چون آنها معتقد هستند که ملائکه و جبرئیل موجودات جسمانی هستند، جسم دارند، ابعاد ثلاثه دارند، فضا و مکان اشغال می کنند، اینها موطن و مسکن ملائکه را در سیارات می دانند، در یکی از آسمان ها می دانند، آسمان های جسمانی و مادی می دانند، می گویند محل سکونت آنها در سیارات است، همچنان که محل سکونت ما در روی زمین است. در شب قدر آنها از محل خود خارج می شوند، از سکونت گاهشان خارج می شوند و یک حرکت انتقالی پیدا می کنند و به روی زمین منتقل می شوند. بعد چون با این چالش مواجه می شوند که ملائکه خیلی وسیع هستند، تعداد بی حد و حصری از آنها در روی زمین قرار می گیرند، اما برخی ها برای اینکه این مشکل را حل کنند، می گویند خب اینها روی زمین نمی آیند، یک مقدار بالاتر از زمین در آسمان قرار می گیرند، یا فخر رازی برای اینکه این مشکل را حل کند می گوید اینها گروه، گروه می آیند، یک گروه می آیند در روی زمین قرار می گیرند، بعد می روند و بعد گروه بعدی می آیند در روی زمین قرار می گیرند. پس اینها نه اینکه ملائکه را جسمانی می دانند و موجودات مادی و جسمانی می دانند، می گویند این نزولشان هم نزول جسمانی و مکانی است، آن موقع محل نزول و موطن نزولشان هم یک عده می گویند زمین

است، یک عده می گویند بین زمین و آسمان است و آن به خاطر آن چالش ها و مشکلاتی که با آنها مواجه هستند.

غایت نزول ملائکه

بعد می گویند خب این ملائکه برای چه چیزی می آیند شب قدر روی زمین می آیند؟ مرحوم طبرسی از بزرگان شیعه، فخررازی و بیضاوی و دیگران، می گویند که اینها برای دو هدف می آیند، اینها روی زمین می آیند تا عبادت بندگان را مشاهده بکنند، در شب قدر چون مؤمنین نماز می خوانند، دعا دارند، استغفار دارند، احیاء دارند، برای همین می آیند عبادت این مؤمنین را مشاهده کنند، برای مشاهده می آیند، برخی مثل فخررازی می گویند نه، اینها می آیند بر روی زمین خودشان عبادت کنند، می آیند در کنار مؤمنان عبادت کنند؛ بعد این سؤال را مطرح می کند خب چرا شب قدر می آیند روی زمین عبادت کنند؟ در همان آسمانی که هستند و آن محل زندگی خودشان عبادت کنند، می گویند نه، چون شب قدر مال کره زمین است و مال انسان ها و مؤمنین است و عبادت در روی زمین هزار برابر در شب مبارک قدر ثواب دارد، آن ملائکه هم از موطن خودشان می آیند در روی زمین قرار می گیرند، عبادت می کنند تا عبادتشان هزار برابر شود یعنی همان پاداشی که خداوند به مؤمنین می خواهد در شب قدر بدهد به آنها هم عطا بکند، چنین تحلیل هایی و تفاسیری از جملات این آیه دارند.

مراد از «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»

بعد به «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» که می رسند فخررازی می گویند که بله، اینها هر کدام برای یک عبادت خاص می آیند، «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»؛ یعنی بکل وظیفه، بکل تکلیف، هر کدام یک تکلیفی دارند. عده ای از ملائکه تکلیفشان این است که بیایند روی زمین سجده کنند و عده ای تکلیفشان این است که بیایند دعا بکنند و عده ای تکلیفشان این است که بیایند رکوع داشته باشند و بیایند نماز بخوانند. هر کسی یک وظیفه ای دارد و می آیند در روی زمین وظیفه خودشان را انجام بدهند. مرحوم طبرسی می گوید «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»؛ یعنی اینکه «مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ بَرَكَهٍ»؛ خیر و برکت روی زمین می آورند، اما دیگر توضیح نمی دهند این ملائکه ای که جسمانی و مادی هستند و روی زمین می آیند برای اینکه عبادت بندگان را مشاهده کنند یا می آیند برای اینکه خودشان عبادت کنند، این مشاهده عبادت مؤمنان یا اینکه خودشان عبادت کنند این چه خیر و برکتی برای مؤمنین دارد؟ برای انسان ها دارد؟

برخی از مفسرانشان هم مثل بیضاوی گفته اند نه اینها به «مِنْ كُلِّ أُمَّرٍ» یعنی اینها در روی زمین یا در آسمان اول نازل می شوند تا امور سال آینده را تقدیر بکنند، حوادث سال آینده را مقدر بکنند، اما توضیح نمی دهند این ملائکه چگونه در روی زمین و در آسمان اول این امورات یک سال عالم را تنظیم می کنند و تقدیر می کنند، حالا یک توجیهی سخنشان دارد، ان شاء الله در ادامه بیان می کنیم.

نکته ای که اینجا است این است که این تفسیری که این مفسران ارائه کرده اند فاقد دلیل است، یعنی هیچ دلیلی ندارند که این ملائکه می آیند روی زمین ساکن می شوند یا می آیند روی زمین عبادت کنند یا می آیند عبادت مؤمنین را مشاهده کنند و امثال اینها و هیچ دلیلی ندارند برای اینکه این نزول این ملائکه نزول جسمانی است و مکانی است، یک مکانی را تخلیه می کنند و وارد مکان و موطن زمین می شوند، خب پس چرا اینها چنین تفسیری از این آیات ارائه کرده اند؟ اینها به این دلیل ارائه کرده اند که معتقد هستند جز خداوند متعال هیچ موجودی نمی تواند مجرد باشد، یعنی فراماده باشد و فراجسمانی باشد و هر موجودی به غیر از خداوند متعال باید جسمانی باشد. باید جسم داشته باشد. می گوئیم چرا این طور است؟ می گوید به خاطر اینکه اگر ملائکه الله جسم نداشته باشند مجرد می شوند و اگر مجرد باشند دیگر حادث زمانی نیستند؛ بلکه فرازمانی می شوند و اگر فرازمانی شدند واجب الوجود می شوند، خدا می شوند، شریک برای خداوند متعال می شوند — العیاذ بالله — و چون خدا شریکی ندارد پس هیچ موجودی غیر از خداوند متعال مجرد نیست، مجرد باشند باید فرازمانی باشند و آن هم آن مشکل را دارد، پس همه موجودات جسمانی هستند، حالا که ملائکه جسمانی شدند، نزولشان هم جسمانی می شود. موطن نزولشان هم جسمانی می شود. ببینید یک مبنای کلامی، یک اندیشه کلامی پشتوانه این تفسیر آنها شده است والا هیچ دلیل درون متنی براساس قواعد تفسیری یا روایات معتبر برای این دیدگاهشان ندارند.

خب این دیدگاه کلامی آنها هم فاقد دلیل است. به دلائل متعددی ثابت شده است که می شود یک موجودی فرازمانی باشد و واجب الوجود نباشد، ممکن الوجود باشد، مخلوق باشد؛ یعنی خداوند متعال دو نوع مخلوق دارد: مخلوقات جسمانی و زمانی دارد که ما انسان ها و موجودات عالم ماده و طبیعت هستیم، مخلوقات فرازمانی دارد، یعنی مخلوقات دارد که در عین حالیکه مقید به زمان نیستند، حادث زمانی نیستند، در عین حال مخلوق هستند، در عین حال وابسته و معلول خداوند متعال هستند؛ یعنی بین تجرد، مجرد بودن و واجب الوجود بودن تلازمی نیست. اینها نه اینکه دچار این توهم تلازم شده اند، بنابراین دچار این لغزش ها شده اند و مجبور شده اند این آیات را به این شکل تفسیر کنند. حالا دیگر خیلی وارد بحث های عقلی و فلسفی نمی

شویم که ملائکه مجرد هستند و این مجرد بودن دلایل عقلی آن چیست، دلایل عقلی فراوانی برای مجرد ملائکه آمده است و همچنین دلایلی برای اینکه موجود فرازمانی لزوماً نمی تواند واجب الوجود باشد و اینکه موجود مجرد لزوماً واجب الوجود نیست.

اما آیا ما دلیل نقلی بر روایاتی داریم که ثابت بکند که این ملائکه علاوه بر آن دلایل عقلی موجوداتی جسمانی و مادی نیستند؟ بله ما روایات متعددی داریم که یا اشاره دارد یا بالکنایه یا صراحتاً دلالت دارند که این ملائکه از موجودات مجرد هستند و جسمانی نیستند، مثلاً روایاتی داریم که ملائکه حامل عرش خداوند متعال هستند و باز آیات قرآن و روایات دلالت دارد که عرش خداوند یک عرش جسمانی نیست یک تخت و بارگاه جسمانی نیست، مراد از عرش خدا یعنی مرتبه علم خداوند، مرتبه قدرت خداوند متعال.

در قرآن کریم هم داریم که ملائکه حاملین عرش خداوند هستند. اگر عرش خداوند مقام علم خدا است و یک امر مجرد است و جسمانی و مادی نیست حاملین این عرش مجرد و فراجسمانی باید خودشان مجرد باشند، چون نمی شود حامل یک امر مجرد خودش جسمانی و مادی باشد. یا روایاتی داریم که ملائکه از نور آفریده شده اند نه از ماده، روایاتی داریم که غذای ملائکه تسبیح است، ملائکه غذا ندارند در حالی که هر موجود زنده مادی غذا لازم دارد، ملائکه غذا ندارند، غذایشان تسبیح است. یا در روایات داریم که ملائکه نکاح ندارند، زاد و ولد ندارند، خواب ندارند، چرت زدن و خوابیدن و خوراک و اینها ندارند، باز در روایات داریم که ملائکه با نسیم عرش خدا زنده هستند، هر چند گفتیم همان مقام علم خداوند متعال است.

پس یا آیاتی داریم و روایاتی داریم که ملائکه از عالم امر هستند نه عالم خلق، عالم امر هم در قرآن و روایات یعنی عالم مجردات؛ بنابراین تفسیری که این مشهور مفسران ارائه کرده اند چون مبتنی است بر یک مبنای کلامی که آن مبنا استواری لازم را ندارد، با چالش های زیادی روبرو است بنابراین تفسیری که از این آیه ۴ سوره قدر ارائه کردند پذیرفته نیست.

دیدگاه دوم در این آیه

اما دیدگاه دوم کاملاً برعکس این دیدگاه است، آنها معتقد هستند که ملائکه مجرد هستند و روح هم مجرد است، موجودات مادی و جسمانی نیستند، پس اگر ملائکه و روح مجرد هستند پس نزولشان نزول مکانی نیست، این طور نیست که از مکانی خارج شوند و وارد مکان دیگری شوند. چون موجودات مجرد در مکان نمی گنجند و فرامکان هستند و فرازمین هستند، یعنی یک موجود مجرد مثل ملائکه نسبتش به همه مکان های

دنیوی یکسان است، درحالیکه ما این طور نیستیم، ما که الان در تهران هستیم نسبت ما مثلاً با شهر قم فرق می کند با نسبت ما با شهر مشهد، دو نسبت تفاوت است، دو مسافت کاملاً متفاوت است، اما ملائکه این طور نیستند، همان نسبتی که نسبت به قم دارند همان نسبت را نسبت به مثلاً دیگر کشورها و دیگر قاره ها دارند، نسبت به زمان هم همین طور، مقید به هیچ زمانی نیستند؛ پس نزول آنها نزول مکانی نیست. حالا که نزولشان جسمانی و مکانی نیست موطن نزولشان، محل نزولشان، آنچه را که بر آن وارد می شوند یا آن کسی که بر او وارد می شوند یک موطن جسمانی نیست، موطن مادی نیست.

مراد از نزول ملائکه و غایت این نزول

پس مراد از نزول در این آیه معنای کنایی نزول است یا به تعبیر دیگر ثمره نزول مراد است، لازمه نزول مراد است، اگر یک چیزی فرض کنید الان نزد ما نباشد، در اتاق ما نباشد، در یک شهر دیگر باشد، در کوچه دیگر باشد، زمانی که نزد ما نیست، پیش ما نیست و ما از او خبر نداریم و او را نمی بینیم و از حالاتش، از گفتارش، از ویژگی های او بی خبر هستیم؛ اما همین که وارد بر ما می شود، نزدیک به ما می شود ما او را می بینیم و از او آگاهی پیدا می کنیم، به او اشراف پیدا می کنیم. نازل شدن و آمدن یک لازمه دارد، لازمه آن علم است، لازمه آن آگاهی است. لازمه آن علم است. لازمه آن ارتباط و اتصال است. پس مراد از نزول ملائکه و نزول روح در اینجا لازمه نزول مراد است نه اصل معنای مادی و جسمانی نزول. ملائکه نازل می شوند؛ یعنی امام یا آن کسی که ملائکه بر او نازل می شوند اتصال وجودی با عالم ملائکه برقرار می کنند، گویا عالم پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله و سلم) و عالم امام معصوم با عالم ملائکه متحد می شود. این اتصال وجودی است، اینکه ملائکه حامل علم هستند، روح حامل علم است، حامل قدرت است، حامل مسرت است، آرامش است، انس است، این اتصال با ملائکه، برداشته شدن حجاب و فاصله میان قلب امام و قلب پیامبر بزرگوار اسلام با ملائکه و روح یعنی امام یک آگاهی های ویژه ای پیدا می کند، از طریق اتصال با ملائکه، اتصال با روح یا پیامبر بزرگوار اسلام یک آرامش، یک قدرت، یک آگاهی های ویژه و فراطبیعی پیدا می کنند. پس به بیان دیگر مراد از نزول در اینجا انکشاف است، ظاهر شدن است. ارتباط و اتصال وجودی است که لازمه آن دریافت علوم ویژه است، قدرت ویژه است، انس و مسرت و آرامش ویژه است و همچنین مسئله تقدیر امور است که آن هم باید به نوعی به آن رسیدگی بکنیم و نکاتی را بیان بکنیم.

چرا این نزول به این معنی است؟ به خاطر اینکه قرآن کریم معتقد است که اتصال با ملائکه برای هر انسانی ممکن است، اگر ملائکه برای برخی از انسان ها می تواند آشکار شوند و ظاهر شوند، برخی از انسان ها می

توانند ارتباط و اتصال وجودی با ملائکه و روح پیدا بکنند، در سوره انعام آیه ۸ قرآن کریم می فرماید که مشرکین به پیامبر بزرگوار اسلام می گفتند که چرا ملائکه بر ما نازل نمی شوند؟ چرا تو با ملائکه ارتباط داری ولی ما ارتباط نداریم؟ «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ» قرآن در جوابشان می فرماید به خاطر اینکه شما توانایی را ندارید، شایستگی روحی را ندارید، روح شما به آن مرتبه از کمال و تحول نرسیده است، چون به آن مرتبه از تحول نرسیده است اگر ما بخواهیم چنین کشفی، چنین نزولی برای شما داشته باشیم شما قالب تهی می کنید! می میرید! دیگر نمی توانید حیات دنیوی داشته باشید، «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ» اگر بر شما ملکی نازل کنیم یعنی شما را با ملک مرتبط کنیم شما قالب تهی می کنید، جان می دهید، دیگر فرصت زندگی نخواهید داشت.

یا در سوره فرقان می فرماید «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا» آنهایی که کافر هستند و مشرک هستند می گویند چرا ملائکه بر ما نازل نشدند؟ چرا ملائکه را ما نمی بینیم؟ ما ارتباط نمی گیریم؟ ما از این علوم می که تو داری ما از طریق ملائکه بهره مند نمی شویم؟ قرآن در جواب می فرماید «لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا»؛ اینها خیلی خودشان را بزرگ می بینند، فکر می کنند روح بزرگی دارند، روحشان به این مرتبه از عظمت و تحول رسیده است که بتوانند ملائکه را مشاهده بکنند و با ملائکه ارتباط وجودی بگیرند، این طور نیست.

حقیقت روح

مطلب بعد حقیقت روح است. بیان شد که براساس روایات، روح در این آیه غیر از ملائکه است و غیر از جبرئیل است. پس در شب قدر بر هر کسی که ملائکه وارد شوند چه امام معصوم و چه پیامبر بزرگوار اسلام یک کشفی، یک انکشافی رخ می دهد که ما خیلی از ماهیت و حقیقتش هم خبر نداریم، فقط می توانیم یک تصورات مفهومی پیدا کنیم، روح هم نزول پیدا می کند، آن موجودی که اعظم ملائکه است او هم نوعی انکشاف و کشف برای ولی امر در آن عصر دارد، او هم یک اتصال و ارتباطی بین امام و روح برقرار می شود؛ اما مراد از روح چیست؟

هم آیات قرآن یک اشاراتی درباره ماهیت و آثار وجودی روح دارند، روح که می گوییم به این معنای الروح؛ یعنی آن روح مطلق که در قرآن کریم آمده است «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» یا مانند همین آیه شریفه ای که در

محضرش هستیم، روح در اصطلاح قرآن مبدأ حیات است و به نوعی مبدأ شعور و اراده است، یعنی هر جا روح باشد حیات هست، هر جا حیات باشد آگاهی و اراده هست، پس کارکرد روح حیات و آگاهی و اراده است.

نکته دیگری که از قرآن به دست می آید این است که روح از موجودات امری است؛ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»؛ بگو روح از عالم امر است، عالم امر یعنی عالم فراماده، عالمی که در آن ماده نیست و محدودیت ها و قیود ماده نیست. تغییر و تحول و تدریج و فساد و زوال و زمان و مکان نیست. یک موجود امری مانند یک ملک، مانند روح از هر زمان که خداوند او را ایجاد کرده است تا روز قیامت و پس از مرحله قیامت، تا لیللدهر حال واحدی دارد، حال یکسانی دارد و نه کم می شود، نه زیاد می شود و نه تکامل پیدا می شود و نه ثبوت پیدا می کند و نه مقید به زمان و مکان و امثال اینها است.

نکته دیگری که از آیات به دست می آید این است که این ملائکه وحی یا ملائکه حیات یا ملائکه رزق، هر ملکی که هر مأموریتی که در عالم طبیعت دارد یا حامل و واسطه هر فیض و نعمتی از فیض های خداوند متعال است، نزولش به سبب روح است، یا نزولش همراه با روح است، یعنی روح در اصطلاح قرآن یک حقیقت مجردی است که یا واسطه نزول ملائکه بر قلب پیامبران و اوصیاء پیامبران است یا سبب و مصاحب ملائکه است، این چیزی است که از قرآن کریم به دست می آید.

مستحضر شدید که در روایتی که از علی (علیه السلام) در جواب آن سائل نقل کردیم امام برای اینکه برای سائل استدلال قرآنی بیاورد که روح غیر از جبرئیل است، به همین آیه ای که الان می خوانیم حضرت استشهاد کردند؛ «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»؛ خداوند ملائکه را به سبب روح نازل می کند یا به واسطه و همراه روح نازل می کند. بر چه کسی و شخصی نازل می کند؟ «عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» بر بندگان برگزیده خودش که انبیاء باشند و حضرات معصومین باشند، چرا ملائکه به واسطه روح نازل می شوند؟ «أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ». برای اینکه پیامبران بتوانند انذار کنند. بتوانند رسالت و نبوت را دریافت کنند و آن را اجرائی بکنند و محقق بکنند. یا در آیه ۱۵ سوره غافر داریم؛ «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»؛ خداوند روح را بر بندگان برگزیده خودش القاء می کند، افاضه می کند، چرا؟ «لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»، تا انذار بکند، تا بشارت بدهد، تا هدایت بکند، تا دستگیری بکند، در آیه سوره نحل فرمود ملائکه با روح نازل می شوند تا پیامبران قدرت دریافت رسالت و نبوت و تحقق آن را داشته باشند، در سوره غافر می فرماید روح را نازل می کنیم، القاء می کنیم تا پیامبران ما و امامان توانائی انذار و هدایت و رهبری بشر را داشته باشند.

در سوره شوری آیه ۵۲ می فرماید «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»؛ این گونه ما روح را به سوی تو فرستادیم، به تو القاء کردیم، خب این روحی که بر تو القاء کردیم چه خاصیتی دارد؟ چه کارکردی دارد؟ «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا لِلْإِيمَانُ» تا قبل از اینکه روح را بر تو القاء بکنیم، بر تو نازل بکنیم، تو اتصال و ارتباط با روح برقرار بکنی، تو نمی توانستی از کتاب یعنی از قرآن آگاهی پیدا بکنی و به ایمان تفصیلی دسترسی نداشتی. ایمان اجمالی قبل از نبوت را داشتی، اما ایمان گسترده و عمیق و فراگیر بعد از نبوت را نداشتی، این ایمان گسترده و عمیق را باید با روح به آن بررسی. همین که روح به وجود تو القاء می شود، تو یک آگاهی و توانایی پیدا می کنی که به حقیقت ایمان بررسی، به همه مراتب ایمان بررسی. پس ما روح را به تو وحی کردیم، القاء کردیم، نازل کردیم، تا تو بتوانی قرآن را دریافت بکنی. پس لازمه دریافت قرآن، کتاب آسمانی، چه قرآن، چه تورات، چه انجیل این است که آن پیامبر روح را قبل از آن دریافت بکند، با روح یک اتصال وجودی برقرار بکند. بعد می فرماید که اگر این کار را نمی کردیم تو نه از قرآن آگاه می شدی، نه به ایمان می رسیدی و...

روایاتی هم که در ذیل این آیات داریم؛ یعنی در ذیل آیات روح داریم، همین مطلب را با یک بیان تفصیلی تأیید می کنند. این روایاتی که بیان می کنم هم در **بصائر الدرجات مرحوم صفار** هست که از کتب بسیار معتبر است، هم در کافی است و در اصول کافی است. چند روایت را بیان می کنیم تا این مسئله روح و ارتباط امام با روح روشن شود.

در روایتی امام باقر(علیه السلام) می فرماید: خداوند متعال پیامبران را و ائمه را بر پنج روح قرار داد، **روح الحیات**؛ «فَبِهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ»؛ یک مرتبه از مرتبه روح، روح الحیات است که پیامبر و امام با او حرکت می کند و رفت و آمد می کند. «رُوحُ الْقُوَّةِ فَبِهِ نَهَضَ وَ جَاهَدَ»، یک مرتبه روح القوه است که امام با او جهاد می کند و حرکت می کند و قیام می کند. «رُوحُ الشَّهْوَةِ فَبِهِ أَكَلَ وَ شَرِبَ»؛ روح الشهوه که با او امام میل به غذا و غیره و ... پیدا می کند. «وَرُوحُ الْإِيمَانِ فَبِهِ آمَنَ وَ عَدَلَ»؛ روح ایمان که به وسیله او امام امر می کند و عدالت را برپا می کند. «وَرُوحُ الْقُدُسِ» امام و پیامبر روح القدس دارد «فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّةَ»؛ با این روح القدس است که پیامبران نبوت را دریافت می کنند و حمل می کنند، بعد امام می فرمایند «وَرُوحُ الْقُدُسِ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَتَغَيَّرُ وَ لَا يَلْعَبُ» روح القدس دچار لهو و خطا و تغییر نمی شود. «وَبِرُوحِ الْقُدُسِ عَلِمُوا يَا جَابِرُ» امام خطاب به جابر دارد این را، بدان جابر که به وسیله روح القدس است که انبیاء و اولیاء «عَلِمُوا يَا جَابِرُ مَا دُونَ الْعَرْشِ إِلَى مَا دُونَ الثَّرَى»؛ به وسیله روح القدس است که پیامبران و ائمه علم غیب فرامی گیرند، از عرش خدا را تا اعماق زمان و زمین ها آگاه می شوند.

روایت دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند در زیر عرش الهی نهی وجود دارد، در زیر آن نهی، نوری وجود دارد، در دو جانب نهی، در دو کناره نهی دو روح هستند؛ روح القدس و روح من امره، خداوند روح القدس را به ملائکه و پیامبران عطا کرد، روح القدس و روح من امره هر دو را به ما ائمه (علیهم السلام) و پیامبر بزرگوار اسلام عطا کرد.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر این روایت می فرماید که مراد از نهی و آب در اینجا علم است، علم الله است که این نهی و علم از عرش خدا که مقام علم است جاری است. دو طرف نهی آن دو دیواره ای که نهی دارد برای اینکه آب نهی به چپ و راست نرود، انحراف پیدا نکند، ضایع نشود، از مقصد باز نماند، آب به همان جایی برود که بنا است برود، خداوند دو ملک را قرار داده است که این علم الله، علم الهی به همان مقصد برسد، یعنی به انبیاء و اولیاء برسد. منتها مراتب این علم الهی دو مرتبه دارد: یک مرتبه آن به انبیاء می رسد که روح القدس مواظب و نگهبان است که در جانب قرار گرفته است و یک مرتبه آن اختصاص به ائمه (علیهم السلام) دارد، ولی ائمه (علیهم السلام) هم روح القدس را دارند، هم روح من امره را دارند، یعنی هم علومی که روح القدس حامل او است به ائمه و پیامبر بزرگوار اسلام برسد و هم علمی که روح من امره حامل آن است، هر دو روح را ما داریم؛ اما پیامبران و ملائکه فقط روح القدس را دارند.

باز در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) در ذیل آیه ۵۲ سوره شوری آمده است که حضرت، آنجا داریم «كَانَ لَكَ أَوْحَانًا مِنْ رَبِّكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» که آیه آن را بحث کردیم. امام باقر (علیه السلام) می فرماید که مراد از «رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» در این آیه «خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ» مخلوقی است از مخلوقات خدا، «أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ» عظیم تر از جبرئیل و میکائیل است، «كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ» این روح با پیامبر بزرگوار اسلام بود، چه کار می کرد؟ چه کارکردی داشت؟ «يُخْبِرُهُ وَ يَسَدِّدُهُ» همه اخبار و علومی که به پیامبر بزرگوار اسلام می رسید به واسطه همین روح می رسید، و این روح هم علاوه بر خبر دادن و علم دادن و آگاهی دادن به پیامبر، «يُسَدِّدُهُ» او را تسدید می کرد، او را محکم می کرد، یعنی یک عزم قوی و محکم، یک عزم راسخ، یک عزم و انگیزه خلل ناپذیر در پیامبر بزرگوار اسلام ایجاد می کرد که همه مشکلات در راه رسالت را تحمل بکنند، همه سختی ها را تحمل بکنند و دچار ملالت و ناراحتی و ناامیدی و یأس و کوتاهی و تأخیر در عمل و اینها نشود. بعد حضرت امام باقر می فرماید «وَ هُوَ»، این روحی که با پیامبر اکرم بود و این کارکردها را داشت «وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ» این روح با ائمه بعد از پیامبر بزرگوار اسلام است.

در برخی از روایات داریم این روحی که با پیامبر بزرگوار اسلام است و با حضرات معصومین است «یُخْبِرُهُ وَ يُسَدِّدُهُ»؛ هم آگاهی می دهد، هم تسدید باطنی می کند، در برخی از روایات داریم؛ «یوفقه»؛ توفیق می دهد. توفیق از وفق است. مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) می فرماید توفیق یعنی این که خداوند متعال اسباب و علل خارجی را تابع و همراه اراده و نیت فاعل بکنند. یک زمان ها یک عزمی داریم، یک نیت محکمی داریم و قطعاً هم آن را انجام می دهیم، اما علل و اسباب طبیعی با شما همراه نیست، وفق و موافق نیت شما نیست. توفیق و وفق و موافق اینها از یک ریشه هستند، لذا نمی توانید انجام بدهید.

این روایات می فرمایند که اگر امام بخواهد کاری انجام بدهد علل و اسباب طبیعی موافق امام می شوند، موافق نیت امام می شوند ولو بر حسب ظاهر این علل و اسباب طبیعی برخلاف نیت امام و هدف امام باشند. پس یکی از کارکردهای روح این است که علل و اسباب طبیعی را مطیع روح امام می کند، مطیع ولی الله الاعظم در هر عصری می کند.

در برخی از روایات داریم «یرشده». این روحی که با امام است، این روحی که در شب قدر نازل می شود این علاوه بر توفیق، علاوه بر تسدید، علاوه بر آگاهی بخشی، ارشاد می کند «یرشده»، رشد در مقابل «غی» است، هم چنان که هدایت در مقابل ضلالت است. کسی راه را فهمیده است و در مسیر و راه قرار گرفته است، می گوئیم هدایت شده است. اگر از راه و مسیر و هدف خارج بشود می گوئیم گمراه شده است، راه را گم کرده است. اگر کسی هدف را همیشه ببیند، هدف را همیشه تشخیص بدهد و به هدف برسد، می گوئیم رشد پیدا کرده است. اگر از هدف باز بماند و هدف را فراموش بکند یا هدف را نشناسد، می گوئیم دچار غی شده است، غوایه پیدا کرده است. این روایات می فرمایند که «یرشده»؛ این روح باعث ارشاد امام هم می شود؛ یعنی هیچ وقت امام معصوم در فهم و تشخیص و هدف گذاری ها و تعیین اهداف و وظائف دچار خطا هم نمی شود.

در برخی از روایات داریم که این روح با پیامبر است، «معه، مع النبی یا مع الائمه». واژه «مع» به کار رفته است، در برخی از روایات داریم؛ «إِنَّهُ فِينَا»؛ روح در درون ما است یا «فیه» در وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام است. در برخی از روایات واژه وکالت به کار رفته است. «وکل بمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم)». این روح وکیل پیامبر بزرگوار اسلام است. این روح وکیل حضرات معصومین است.

اینجا یک سؤال مطرح می شود. مفاد این روایات این است که این روحی که در سوره قدر آمده است با ائمه است؛ «مع الائمه» یا «فیهم» و «فینا». اما در آیات سوره قدر می فرماید که اینها نازل می شوند؛ «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَ

الرُّوحُ؛ در شب قدر نازل می شوند، یعنی ظاهر سوره قدر می باید که این روح اگر امام یا پیامبر اتصالی بخواهد برقرار کند با روح یا روح بخواهد همراهی کند با امام، در شب قدر است، گویا در غیر از شب قدر نیست، اما این روایات می گویند نه، این روح با ما است، همواره با ما است و بالا نمی رود.

جمع بین این روایات و این آیات همان طور که برخی از بزرگان فرمودند به این معنا است که این همراهی روح با امام یا اتصال و ارتباط وجودی امام با این روح مراتب دارد، این طور نیست که همیشه به یک مرتبه این ارتباط و اتصال برقرار بشود. اوج این اتصال و ارتباط در شب قدر است. اوج تحول وجودی در امامان و پیامبر بزرگوار اسلام در شب قدر است. در شب های دیگر و در روزهای دیگر باز ارتباط با روح هست. باز آگاهی بخشی و تسدید و ارشاد و توفیق هست؛ اما نه به آن حد و شدتی که در شب قدر وجود دارد.

برخی از بزرگان به درستی فرمودند مثل حضرت آیت الله حسن زاده آملی رحمه الله علیه، ایشان می فرمایند که اینکه این روایات می گوید روح با امام است، یا درون امام است به این معنا است که روح امام یا روح پیامبر بزرگوار اسلام به یک حد نهایی از کمال و تحول رسیده است، به حد نهایی از انقلاب رسیده است، انقلاب روحی رسیده است، گویا مظهر این روح مطلق شده است و گویا این روح مطلق در جان امام تجلی پیدا کرده است و گویا روح امام این روح مطلق شده است و روح پیامبر اکرم این روح مطلق شده است. منتهای مراتب این کارکرد این روح برای امام در یک حال نیست، در یک حد مساوی نیست. در برخی از اوقات ارتباط شدیدتر است، در برخی از اوقات این اتصال ضعیف تر است، در روایات هم داریم مثلاً در شب های جمعه روایات داریم که حضرات معصومین می فرمایند علم بیشتر و فراتر می شود و ما با عالم بالا اتصال برقرار می کنیم، اما در روزهای دیگر این ارتباط محدودتر است یا در شب قدر این اتصال و این تجلی و این انکشاف به حد نهایت خودش می رسد.

آیا شب قدر تکرار می شود یا اختصاص به دوران پیامبر دارد؟

نکته بعدی این است که آیا شب قدر تکرار پیدا می کند یا اختصاص به امر پیامبر بزرگوار اسلام دارد؟ در اینکه شب قدر بعد از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام هم تکرار می شود، این تقریباً مورد قبول شیعه و سنی است، همه معتقد هستند که شب قدر بعد از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام هم هست.

آیا نزول قرآن بعد از رحلت پیامبر هم رخ می‌دهد؟

سؤال بعدی این است که آیا نزول قرآن هم در شب قدر داریم؟ یعنی در شبهای قدر بعد از رحلت پیامبر اکرم باز ما نزول قرآن و شب قدری داریم؟ یعنی یک کسی هست که روح قرآن را و آن مرتبه فرالفظی قرآن را دریافت بکند یا نه؟ یا این تکراری که هست و این ملائکه ای که نازل می‌شوند و روح در شب های قدر بر چه کسی نازل می‌شوند؟ طبق دیدگاه مشهور ملائکه و روح بر روی زمین برای عبادت و مشاهده می‌آیند، طبق دیدگاه دوم که مؤید به آیات و روایات شد و چالش جدی ندارد و با مشکل جدی روبرو نیست، این است که شب قدر برای امام است، نزول ملائکه و نزول روح به آن معنایی که بیان کردیم برای امام در شب قدر رخ می‌دهد. خب خود آیه «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» چون صیغه مضارع است دلالت بر استمرار دارد که این نزول ملائکه و روح مستمراً در هر شب قدری تا روز قیامت رخ می‌دهد. مفسران شیعه و سنی این را پذیرفته اند، اما درباره نزول قرآن ما صیغه مضارع را نداریم و داریم «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ صیغه ماضی است و صیغه ماضی هم دلالت بر حدوث می‌کند. در گذشته یک نزول دفعی رخ داد، یک دریافت دفعی برای پیامبر بزرگوار اسلام رخ داده است، اما سخن در این است که براساس دیدگاه دوم در شب های قدری که پیامبر بزرگوار اسلام نیست، امام عصر در هر عصری وجود دارد، علاوه بر نزول ملائکه و روح بر قلب امام، علاوه بر اتصال وجودی امام با ملائکه و روح، امام در شب قدر یک دریافت ویژه ای هم از قرآن دارد، یعنی یک تجلی ویژه از قرآن کریم بر قلب امام می‌شود، یک نزول دفعی بر قلب امام می‌شود یا نمی‌شود؟

خود آیات سوره قدر چنین دلالتی ندارند. یعنی دلالت ندارند که آن دریافت قرآن جمعی به تعبیر شهید مطهری روح قرآن در شب های قدر بعد از رحلت پیامبر اکرم هم رخ داده باشد، آن صیغه ماضی دلالت بر حدوث دارد. اما صحبت این است، سؤال این است که این آیه آیا دلالت بر عدم نزول هم دارد؟ بله، دلالت می‌کند که برای پیامبر اکرم در شب قدر رخ داد، اما خود این آیه دلالت دارد که در شب های قدر بعد رخ نمی‌دهد، یعنی اثبات شئی نفی ماعدا می‌کند؟ نه، خود این آیه دلالت ندارد که این نزول دفعی تکرار نمی‌شود. پس اگر ما آیات یا روایاتی پیدا کردیم که بعد از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام علاوه بر نزول ملائکه و روح بر قلب امام عصر، ما یک نزول دفعی قرآن هم داریم بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که این سوره دلالت دارد با همه اتفاقاتی که در شب قدر برای پیامبر بزرگوار اسلام رخ داده است، همه آن فیض ها، همه آن تحولات، همه آن خیر و برکت هایی که ما از آن خبر نداریم در شب های قدر بعد از رحلت پیامبر اکرم برای امام هر عصری هم رخ می‌دهد، اما اگر چنین ادله ای قرآنی و روایی پیدا نکردیم باید به همین حد بسنده بکنیم که برای پیامبر بزرگوار

اسلام در شب قدر یا لاقل در یکی از شب های قدر سه اتفاق رخ می دهد: یکی دریافت آن روح قرآن، وجود جمعی قرآن، یکی اتصال با ملائکه، یکی اتصال با روح به همان معنایی که گفته شد.

اما برای امام معصوم هر عصری در شب قدر یا دست کم در اولین شب قدر بعد از امامتش، نه در همه شب های قدر دوران امامت، در اولین شب قدر بعد از امامتش، اگر دلائلی این طور پیدا نکردیم، باید بگوییم که دو تا اتفاق می افتد: یکی اتصال با ملائکه، یکی اتصال با روح، اما اگر دلائل پیدا کردیم باید بگوییم که در اولین شب قدر بعد از امامت هر امامی برای او سه اتفاق بیفتد. اما سه حادثه مبارکی که برای قلب پیامبر بزرگوار اسلام رخ می داد برای وجود مقدس حضرات معصومین دست کم در اولین شب قدر بعد از امامتشان رخ می دهد.

من ابتدا فکر نمی کردم این سوره این قدر وقت بگیرد، طولانی شود، عذرخواهی از شما می کنم، ولی دیدم که اگر ما آن چرا که باید در ذیل این آیات گفته شده است، در روایات آمده است نگوییم و حق مطلب ادا نشود، چون بحث امامت هم هست، بحث امام شناسی هم هست؛ لذا مجبور شدیم تأمل بیشتری بکنیم، یک تنه ای این بحث دارد ان شاءالله در هفته بعد یا بعد از آن در هفته بعد تنه که بیان شد ان شاءالله وارد سوره بعدی می شویم.

عذرخواهی می کنم اگر این سوره مقداری طولانی شد. شما را به خدا می سپاریم.

والسلام علیکم ورحمة الله